

بسم الله الرحمن الرحيم

- نظریه فروید:..... ۲
- ارکان مهم نظریه فروید:..... ۲
- ۱- لایه‌های شخصیت انسان..... ۲
- دیدگاه فروید در مورد شخصیت:..... ۲
- دیدگاه استاد در مورد شخصیت..... ۲
- ۲- نهاد، بخش اعظم شخصیت انسان..... ۳
- ۳- نهاد، مخزن غرائز انسان..... ۳
- ۴- غریزه جنسی، بخش اصلی ناخودآگاه..... ۴
- غریزه جنسی به معنای نوع محبت انسانی..... ۴
- ۵- نهاد متشکل از بازخوردهای منفی و عدم تأمین غرائز..... ۵
- ۶- جایگاه اضطراب و تعارضات درونی..... ۶
- ۷- نهاد، یک منبع انرژی قوی و قدرتمند..... ۷
- محصل نظریه فروید:..... ۸
- روش شناسی نظریه فروید..... ۸
- موارد استفاده نظریه فروید..... ۹
- بررسی ارکان نظریه فروید..... ۱۱
- رکن اول:..... ۱۱

در جلسات گذشته به آیاتی به صورت تک آیه یا گروهی پرداختیم که به نحوی می‌شد برای اثبات لایه‌های پنهان شخصیت به آن‌ها تمسک کرد و جمع بندی هم نسبت به هر یک از آیات در جای خود داشتیم و در مجموع هم به صورت خیلی کلی و مجمل از آن‌ها می‌شد استفاده کرد که یک لایه‌های پنهانی و ناخوانده‌ای هم در وجود انسان می‌تواند وجود داشته باشد.

نظریه فروید:

تفصیل نظریه فروید و نظریه ناخودآگاه چیست؟

و بر اساس آن چه که در آیات ما ملاحظه کردیم یا آنچه که در منابع دینی ما هست راجع به آن عناصر و

ارکانی که در این نظریه است چه قضاوت و داوری می‌شود داشت؟

ارکان مهم نظریه فروید:

۱- لایه‌های شخصیت انسان

الف: نهاد

ب: خود

ج: فراخود

اولین نکته‌ای که در نظریه شخصیت فروید وجود دارد این است که شخصیت از سه سطح یا لایه تشکیل

می‌شود که طبق آن ترجمه‌هایی که شده است این سه لایه را این‌گونه نام نهادند: نهاد، خود، فراخود

نهاد: در واقع همان لایه ناپیدا و پنهان شخصیت است که ویژگی‌هایی دارد که در بندهای بعدی عرض خواهیم

کرد.

خود: آن سطح ادراکی و عقلانی شخصیت است که انسان به او آگاهی و توجه دارد.

فرا خود: در واقع وجدان اخلاقی است که ما را به پای بندی به یک ارزشهایی دعوت می‌کند.

دیدگاه فروید در مورد شخصیت:

فروید می‌گوید شخصیت را نباید به لایه آشکار و پیدای آن تفسیر کرد و مساوی با آن دانست.

دیدگاه استاد در مورد شخصیت

تصور اولیه ما این است که شخصیت همان چیزی است که ما از او می‌فهمیم، یا به سادگی می‌توانیم به آن

دسترسی پیدا کنیم.

این تلقی را او شکست البته این مقابل این تلقی متعارف دیدگاه‌های عرفای ما و فلاسفه ما هم وجود داشته

است اما با یک روش تجربی و در دنیایی جدید و با فرهنگ جدید؛ به هر حال این یک مطلب جدیدی بود که

او به آن توجه کرد و این که شخصیت مساوی نیست با آنچه که می‌فهمیم و می‌دانیم و برای ما آشکار است بلکه دامنه این شخصیت وسیع‌تر است.

فراخود در این بحث خیلی مهم نیست؛ برای این که این هم به نحوی حوزه خودآگاه است منتهی آن خودآگاهی است که جنبه ارزشی و اخلاقی دارد. عمده این است که او قائل به سه لایه‌ای است که یک لایه مهم آن نهاد است که به آن ناخودآگاه گفته می‌شود آن بخشی که در تلقی‌های متعارف ما به آن توجه نداریم.

۲- نهاد، بخش اعظم شخصیت انسان

فروید معتقد است نهاد بخش اعظمی از شخصیت انسان است و آن لایه‌های ناپیدا و بخش نهان شخصیت تأثیرش در وجود انسان خیلی بالاست تا حدی که گاهی به سطح جبر می‌رسد و حداقل بعضی از تفسیرها و قرائت‌هایی که از نظر او هست این است که نوعی جبر در اینجا وجود دارد اگر هم این قرائت جبری را از این تأثیر نهاد در شخصیت در دیدگاه فروید قائل نشویم لاقلاً این است که نقش آن نقش خیلی بالایی است و به سادگی نمی‌شود از چنگال او در رفت. این کاری که نهاد می‌کند، فلذا جبر یا چیزی شبه جبر در اثر گذاری آن نهاد بر شخصیت انسان و بالتبع در رفتار و فعالیت‌های انسان وجود دارد.

۳- نهاد، مخزن غرائز انسان

نهاد که آن بخش ناپیدا و قوی و مهم و مؤثر است، آن مخزن غرائز انسان است و از یک انرژی متراکم و قدرت بالایی برخوردار است و مخزن غرائز است و حالت آن هم حالت پرخاشگرانه و شرورانه دارد این هم ویژگی است که این مخزن غرائزی که به عنوان نهاد نامیده می‌شود و انسان به آن مستقیم دسترسی ندارد. نهاد یک حالت پرخاشگرانه و شرور دارد گرچه در لایه‌های بعدی یک رگه‌هایی از فراخود و خود و آن لایه‌های روئین تر و جنبه‌های خیرخواهانه و ذاتاً خیری وجود دارد. نکته: در لایه بنیادین شخصیت، بُعد شروری برجسته‌تر است، این است که طبیعت را می‌شود بگوییم که در دیدگاه او شر در واقع آن بنیاد وجود انسان است طبیعت شرورانه نقش مهم‌تری در وجود انسان دارد.

۴- غریزه جنسی، بخش اصلی ناخودآگاه

یک رکنی که تفسیرهای مختلفی از آن شده است این است که ناخودآگاه بُعد و بخش اصلی آن، غریزه جنسی است البته در این که این غریزه جنسی متفاوت با آن غریزه جنسی است که در حالت‌های خودآگاهی و شکل‌های رشد یافته آن در انسان بالغ است تقریباً اتفاق نظر است.

اقوال موجود در مورد غریزه جنسی:

۱- غریزه جنسی همان عشق موجود در افراد

گفته می‌شود تقریباً غریزه جنسی که او می‌گوید تقریباً همان عشقی است که در او وجود دارد به نزدیک شدن به موجود دیگری و ارتباط با موجود دیگری که خیلی متفاوت با آنی است که متعارف گفته می‌شود.

۲- غریزه جنسی به مفهوم شهوانی

بعضی هم غریزه جنسی را نزدیک‌تر به غریزه جنسی به مفهوم شهوانی که گفته می‌شود می‌دانند. در هر حال در این که بنیاد آن نهاد بر غریزه جنسی است و غریزه جنسی بخش مهمی از آن نهاد است این مورد تأکید خود فروید است.

غریزه جنسی به معنای نوع محبت انسانی

در تفسیرش که این غریزه جنسی غیر از آن غریزه جنسی است که به مفهوم متعارفش که در عرف گفته می‌شود و در حالت‌های متعارف گفته می‌شود این تقریباً اتفاق نظر است منتهی در عین اینکه روی این اتفاق نظر است طیفی از قرائت‌ها از دیدگاه فروید وجود دارد که بعضی از قرائت‌ها و تفصیل‌ها از دیدگاه فروید این است که تقریباً غریزه جنسی که گفته می‌شود یک نوع محبت انسانی است، یک نوع محبت است حالا شاید انسانیش هم را شاید نتوان گفت، یک نوع محبت است که محبت اگر باشد دیگر تقریباً جنسی است که یک نوعش غریزه جنسی است، در واقع جنس قریب یا بعیدش است ولی بنابر برخی تفاسیر که می‌گویند که نوعش هم همان نوع غریزه جنسی است منتهی رقیق است، این هم در ترجمه‌هایی که شده است و هم تفسیرهایی که از این نظریه شده است یک طیفی از دیدگاه‌ها در مورد تفسیر غریزه جنسی از دیدگاه فروید وجود دارد. در هر حال آن بنیاد عمده آن نهاد هم همین غریزه جنسی به حساب می‌آید منتهی در یک تفسیر تقریباً این خیلی به

معنای غریزه جنسی این شکلی نیست جز همین کلی محبت و کشش و جاذبه و امثال این‌ها ولی در تفصیل دیگر به این چه که در دیدگاه متعارف غریزه جنسی گفته می‌شود نزدیک می‌شود. به هر حال فروید روی این عامل تکیه دارد و می‌گوید این عامل، عامل برجسته در نهاد است و تأثیرگذاری ممتاز و برجسته‌ای هم در این زمینه دارد.

۵- نهاد متشکل از بازخوردهای منفی و عدم تأمین غرائز

رکن و محور دیگری که در تفسیر و دیدگاه فروید وجود دارد این است که این نهاد تشکیل شده از بازخوردهای منفی و عدم تأمین غرائز است.

در کودکی، در همان ابتدای تولد، حتی در دوره جنینی هم اضافه شده است در همان سالهای چهار پنج سال اول که این نهاد یک میل و جذب و علاقه‌ای در او وجود دارد و می‌خواهد خود را تأمین بکند و همان هفت هشت سال اول و چون با واقعیت‌های خارجی در تعارض دائمی است و واقعیت‌هایی اجازه نمی‌دهد که او آن گونه که می‌خواهد اعمال شود و اشباع شود و از آن‌ها منع می‌شود که از همان کودکی می‌شود و البته تا دوره‌های دیگر تداوم می‌یابد از این جهت این همیشه در اثر برخورد با موانع عقده پیدا می‌شود و این عقده‌ها نهاد را شکل می‌دهد و لذا اینجا نقش عدم تأمین غرائز نقش برجسته‌ای است و تأکید می‌شود بر این که این عدم تأمین موجب پیدایش عقده‌ها و گره‌های روانی می‌شود که نهاد با همین شکل می‌گیرد.

احتمالات موجود در نقش عدم تأمین غرائز

۱- قول اول این است که اصولاً با همین بازتاب‌های منفی و برخوردهای با واقعیت‌ها اصلاً نهاد شکل می‌گیرد یعنی اصلاً ذات نهاد از همین جاست.

۲- قول دوم این است که شاید این اقرب به صواب باشد این است که شاید نهاد یک چیزی است که در وجود انسان است، یک بعد ثابت و ذاتی است منتهی این برخوردهای با واقعیت و بازتاب‌های منفی و عدم تأمین آن‌ها و عقده‌ها موجب رشد و تعالی آن و قدرت و استحکام آن می‌شود.

شاید این احتمال دوم بیشتر مورد توجه باشد و البته باید توجه داشت که همه این‌ها با فرض این است که اینها به یک چیز مجرد قائل نیستند و همه را مادی می‌دانند و کل این فعل و انفعال‌ها را مادی می‌دانند. این هم نکته‌ای است که دو سه جور می‌شود تفسیر کرد ولی فی الجمله آن تأثیر این بازخوردهای منفی و برخورد به بن به

ست‌ها و عدم امکان تأمین تمام آن چه که این ذات شرور نهفته مطالبه و تقاضا می‌کند این تأثیر این‌ها در آن امر مسلمی است منتهی تأثیری که شکلش می‌دهد یا این که آن به طور طبیعی و ذاتی در ساختمان وجود انسان هست منتهی این احتمال آن بازخوردهای منفی را تقویت می‌کند.

۶- جایگاه اضطراب و تعارضات درونی

رکن و محور دیگر در نظریه ایشان جایگاه عمیق اضطراب و تعارضات درونی است چون در دیدگاه روان‌شناسی بعضی معتقدند این اضطرابات و تعارضات و عقده‌هایی که پیدا می‌شود این‌ها همه ثانوی است در ذات انسان این جور چیزی نیست.

دیدگاه فروید در مورد جایگاه اضطراب در وجود انسان

ایشان می‌گوید ساختار وجود انسان از دو نوع اضطراب و تعارضات درونی برخوردار است:

۱- یک اضطراب سرشتی و ذاتی که طبع این ساختمان وجود انسان که تشکیل از نهاد و خود و فراخود شده است در طبع این سه لایه همیشه جنگ است.

۲- یک اضطراب ثانوی هم هست که اگر کسی نتواند به درستی این گره‌ها را بگشاید و تنظیم بکند آن وقت اضطرابات مضاعف ثانوی هم پیدا می‌شود که افراد را مریض می‌کند ولذا می‌گوید آدم‌های سالم هم دستخوش این اضطرابات هستند و در معرض این اضطرابات درونی‌اند هیچ فردی سالم‌ترین افراد از نظر روانی و روحی هم دستخوش همین اضطرابات و تعارضات است چون قسم اول از اضطرابات و تعارضات درونی که فصل مهمی در روان‌شناسی و شخصیت انسان است آن بخش سرشتی و ذاتی و طبیعی انسان است و هیچ کس از آن رهایی ندارد.

تفاوت افراد نابهنجار و نابهنجار:

در افراد نابهنجار آن اضطرابات، اضطرابات مضاعف و ثانوی دارد و درست نتوانسته است در شخصیت خودش این تعامل این بخشهای نهاد و خود و فراخود برقرار باشد. این هم یک بعد نظر دیگر ایشان است.

۷- نهاد، یک منبع انرژی قوی و قدرتمند

فروید می‌گوید یک منبع انرژی بسیار قوی مؤثر قدرتمند به نام نهاد وجود دارد که می‌خواهد آن امیال خودش را دسترسی پیدا بکند و خود را اشباع بکند به همان شکلی که امیالش تقاضا دارد آن یک واقعیت بنیادی و اصلی است. این با دو جا برخورد می‌کند یکی با واقعیت‌ها که نمی‌گذارد واقعیت‌ها آن جوری که می‌خواهد تأمین شود و یکی هم با یک وجدان اخلاقی که اسمش را فراخود می‌گذارند که آن هم به نحوی در درون انسان می‌گوید ارزش گذاری می‌کند و داوری‌های ارزشی دارد وقتی خودش را به این بن بست و دیواره مواجه می‌بیند در این صورت دنبال این می‌آید که راه حل‌های دیگری پیدا بکند.

مکانیزم‌های دفاع در برابر اضطراب

۱- واپس رانی

۲- واکنش وارونه

۳- انکار

۴- فرافکنی

۵- واپس روی

۶- دلیل تراشی

۷- توجیه

۸- پالایش

۹- و ...

این‌ها یک فصل مشبعی از این مکانیزم‌های دفاعی و تنظیمی اینجا انجام می‌گیرد یعنی «خود» اینجا به عنوان عامل عقلانی می‌آید صلح می‌دهد و تنظیم می‌کند این نهاد را با فراخود و با واقعیت‌های خارجی. سعی می‌کند تا آنجا که می‌تواند اشباع بکند ولی نه در آن شکل لخت و عریان و طبع اولیه خودش، بلکه در یک شکل‌های ثانوی و تغییر شکل یافته.

فروید برای رشد شخصیت مراحل را ذکر کرده است که چهار پنج مرحله اصلی را ذکر کرده است که در کتب روان شناسی هم آمده است اما نقش آن دوره‌های پایه که دوره‌های تا دو سالگی باشد، بعد تا پنج سالگی باشد و دوره‌های قبل از بلوغ و... نقش آن‌ها را هم خیلی برجسته می‌داند برخلاف خیلی از نظریه‌های دیگر

در شخصیت یا در مراحل رشد که نقش آن‌ها را خیلی کم می‌دانند یا این که نقش کاملاً برجسته و مؤثر و یک دست نمی‌دانند آن ترجیح مخصوصی به آن‌ها در آن مراحل می‌دهد.

محصل نظریه فروید:

پایه های اصلی نظر فروید لایه‌های شخصیت است و این که یک لایه ناپیدا، بسیار مؤثر، با طبع شرورانه و شکل گرفته و ذاتی سرشت انسان و شکل گرفته از در همان کودکی و در حال جنگ که همیشه موجب اضطراب و تعارض در شخص می‌شود این را محور می‌داند با همان تفصیلی که بیان شد.

بررسی ارکان نظریه فروید به استناد آیات

الآن بر اساس همین مدلی که اینجا طرح شد راجع به هر یک از این بندها با استناد به آن چه که از آیاتی که قبلاً دیدیم یا برخی آیات که الآن اشاره می‌کنیم به صورت گذرا یا تحلیل‌های معارفی و دینی که جزء مسلمات ما است در واقع یک داوری راجع به این‌ها خواهیم کرد.

روش شناسی نظریه فروید

قبل از این که به بررسی این بندها و مقایسه‌اش با دیدگاه اسلامی و آنچه که از آیات استخراج می‌شود یا استخراجش را قبلاً انجام دادیم یا جزء مفروضات معارفی قرآنی و دینی ماست قبل از این اشاره‌ای به بحث کوتاه به روش شناسی کار فروید کنیم. تقریباً به اتفاق متفکرینی که بعد از او آمدند روی روش شناسی او حرف دارند و یک نظریه ای با این طول و تفصیل و با این دقایق و ریزه کاری‌ها و با روش شناسی که او دارد که او هم روش شناسی در حقیقت روان کاوی خودش هست و روش‌هایی که در مقام معالجه اعمال می‌کرده و با دخالتی که به آن تحلیل روان شناختی خودش می‌داده است. این تقریباً همه قبول دارند که واقعا یک دستگاه تحلیل شخصیت و تفسیر شخصیت را بر اساس یک مشاهدات خیلی خیلی محدود آن هم با انواع پیش داوری‌هایی که انجام می‌شده یک روش خیلی خیلی واقعا ضعیف و ناقصی است این نقد مفصل در کتب روان شناسی آمده است یعنی شما در همین کتاب‌هایی که راجع به شخصیت آمده است که هفت هشت دیدگاه اصلی در مورد شخصیت آوردند یکی از آن هفت هشت نظریه اصلی شخصیت همان نظریه روان‌کاوی است معمولاً به لحاظ روش شناختی به ایشان اشکال دارند، قبل از این که ما از موضع اسلامی و قرآنی بخواهیم بحث کنیم از موضع روش شناختی محل تردیدهای فراوانی است و این که کل این که آن معالجاتی که ایشان داشته که در آن معالجات ثبت می‌کرده آن چیزها و... و جلسات تداعی معانی می‌گذاشته و استخراج می‌کرده کل آن حتی

تعدادش هم آمده است در مورد کسانی که در مورد فروید نوشتند چندان چیزی نیست که بشود به یک نظریه پر و بار قرصی می‌تواند کسی را برساند ضمن این که همراه شده آن استنباط او از آن مشاهدات با انواع پیش داوری‌ها و بعد هم ریختن آن‌ها در یک قالب مفاهیم نظری این شکلی.

موارد استفاده نظریه فروید

هر دو سه بخش نظریه فروید واقعا مورد خدشه و مناقشات زیادی واقع می‌شود که به رغم این که استفاده‌هایی از این نظریه شده بعدها دیگران هم از آن استفاده کردند و در مقام معالجه هنوز هم از آن استفاده برده می‌شود ولی آن استفاده‌ها، استفاده‌های عامی است این جور نیست که ملازم باشد با صحت هر یک از این نظریه‌ها برای این که روش‌ها و شیوه‌هایی که برای معالجه اضطرابات به کار گرفته می‌شود اصل این که اضطرابی در درون آدمی است آدم دچار تعارضات می‌شود این یکی از اصول مسلم روان شناسی است تجربه روان کاوانه خود هر شخص هم این را می‌گوید اما این که این اضطراب معنایش این است که نهادی وجود دارد و نهاد ناپیداست و این جور شکل گرفته است و مبنای اصلیش غریزه است حالا یا غریزه جنسی است یا غریزه محبت است و امثال این ناخودآگاه است همین جور نمی‌شود کسی به آن پی ببرد این‌ها همه چیزی است که محل تردید است ولذا آن روشی که او به کار برده است همان لازم اعم است یعنی بسیاری از آن چیزهایی که در روش روان کاوی به کار گرفته مثبت ویژگی‌ها و ریزه‌کاری‌های این نظریه نیست بلکه جزء لازم اعم است، البته یک نکته مشترک بین لایه‌های شخصیتی و روان شناختی داریم که لایه‌مندی شخصیت فی‌الجمله، این که تعارضاتی در درون انسان پیدا می‌شود این درست است این تعارضات اگر درست معالجه و مدیریت نشود مبدل به عقده می‌شود این‌ها تقریبا یک چیزهایی است که تقریبا جزء امور ثابت شده ولی این‌ها یک چیزهای کلی است که نمونه‌هایش را در معارف اسلامی هم داریم اما تفصیلی که می‌آید و آن جزئیات و تفصیل چیزهایی است که خیلی از لحاظ روش شناختی خود روان کاوی و روان شناسی هم اثبات شده نیست و محل تردیدها و بحث‌های زیادی قرار گرفته است این یک مطلب است که در مقدمه است و بنابراین عرض ما امشب چهارده پانزده بند اصلی است که در مورد تحلیل و تفسیر نظریه فروید بود بعد هم در مقام بررسی یک نکته مقدماتی این بود که بیان شد که می‌توان در کتاب‌های روان شناسی و روان کاوی در کتبی که در مورد فروید نوشته شده است دید.

مرحوم شهید صدر یک بحث منطقة الفراغی در بحث‌های تجویزی و دستورات فقهی و تجویزی و هنجاری اسلام فرموده است که در حقیقت همان حوزه مباحات می‌شود و منطقة الفراغ هم با یک تسامحی باید گفت و الا بنا بر قاعده شمول احکام خمسہ نسبت به همه رفتارها و وقایع زندگی، به یک معنی منطقة الفراغی نیست.

ولی به لحاظ این که در بخشی حالت لاقضاء دارد و حالت اباحه و لاقضاء است و در آن محدوده اعمال عناوین ثانویه آسان‌تر است و از طرف دیگر اعمال ولایت از ناحیه حکومت آسان‌تر است با آن مکانیزمی که آمده است، به این منطقة الفراغ گفته شده است از این لحاظ هم به این منطقة الفراغ گفته شده است که بخش زیادی از این حوزه مباحات نه آن جاهایی که تصریح به اباحه شده است که به نحوی اباحه اقتضائی است، نه آنجاهایی که حالت لاقضایی است یعنی جایی که تصریح نشده است دلیلی وجود ندارد ما بر اساس برائت ... حکم به اباحه می‌کنیم عمدتاً منطقة الفراغ اینجاست که معنای اعمی دارد.

ما از این مفاهیمی که ایشان در حوزه تجویزیات طراحی و تنظیم کردند وام گرفتیم و هیچ کدام را نمی‌توان گفت نوع به آن معنی است ولی نوعی تقریر جدیدی دارد.

از ویژگی‌های شهید صدر این است که نوآوری‌هایی که دارد که اخیراً ما سه طبقه کردیم سه طبقه و سه نوع نوآوری‌های ایشان را تنظیم کردم و برای هر کدام هم هفت هشت مثال زدم یک نوآوری ایشان نوآوری‌های تقریر و تحریر جدید است که عمقش که بروید می‌بینید این دیدگاه وجود دارد و در منابع فقهی و اصولی یا کلامی ما، اما تقریر و تحریر جدیدی متناسب با بحث‌ها و ایده پردازی‌های جدید انجام می‌دهد این منطقة الفراغ هم تا حد زیادی این طور است، ما وام گرفتیم از ایشان و این نوع بحث در حوزه هنجاری و تجویزی، و آن را مدل سازی کردیم در حوزه توصیفیات معارف دین، در این حوزه گفتیم که بخشی از آن معارفی که در اسلام و قرآن و منابع روایی آمده است.

ما اینجا گفتیم که در حوزه توصیفیات یک منطقة ورود داریم که شرع و دین در آن ورود کرده قواعدی دارد و اصولی را بیان کرده است مثلاً در مورد هستی انسان، جامعه و تاریخ و همه این عرصه‌های گوناگون که ما می‌بینیم در بسیاری از آن‌ها اسلام ورود کرده است یا قرآن یا متون روایی و معارفی را در آن زمینه بنیان نهاده است، در مورد هستی و انسان و جهان و عرصه‌های مختلف زندگی بشر و جهان و طبیعت و عالم، در یک محدوده وسیعی هم هست که چیزی در متون و منابع دینی در آنجا وارد نشده است، در یک قسمت‌هایی اسلام وارد شده اثباتاً یا نفیاً، مثلاً در همین دیدگاه فروید که می‌گوییم در یک قسمت‌هایی می‌بینیم اسلام نفی کرده

است و یک قسمت‌هایی هم ممکن است در یک کلیاتی اثباتی داشته باشیم به هر حال اسلام در یک جاهایی اثباتا یا نفیا ورود دارد اما یک بخش‌هایی که آن هم کم نیست که از آن می‌توان تعبیر به منطقه الفراغ کرد این تحولاتی که در حوزه علوم مختلف انجام می‌شود بخشی از آن‌ها یا بخش زیادی از آن‌ها می‌بینیم متون دینی اثباتا یا نفیا چیزی نگفتند این هم در واقع منطقه الفراغی است که در حوزه توصیفیات وجود دارد این منطقه الفراغ چه ارتباطی می‌تواند با دین پیدا بکند؟

ما آن نگاهی که می‌گویند این‌ها عقل است و هرچه عقل بفهمد چون خدا تجویز کرده است پس این‌ها می‌شود دینی، ما آن نگاه را قبول نداریم که برخی از اساتید و بزرگواران این جور می‌فرمایند نه، این جور نیست، حداقل دینی به معنای خاص آن شکلی نیست، دینی شدن اینها به این است که با یک شکل ثانوی با مفاهیم دینی و مضامین دینی و کاربردهای دینی ارتباط و انتساب پیدا می‌کند اگر این تئوری‌ها در مقام اجرای دین در مقام پیش برد دین، یا تحقق آن ایده‌هایی که دین ما را به آن مأمور کرده است کاربرد داشته باشد بالعرض می‌شود گفت این‌ها هم دینی است، یعنی بالعرض و بالتبع است وقتی که اسلام دستور داده به تفریح کرب مؤمن، معالجه یک امری، این کارهایی که در پزشکی آمده است این‌ها همه می‌تواند دینی باشد وقتی که از باب این که مصداق یک دستور قرار می‌گیرد، در این حد می‌تواند دینی باشد بیش از این ما نمی‌توانیم. عقلی که گفته شده از منابع دینی شدن است، آن عقل در این محدوده به نظر ما سریان و جریان ندارد که بتواند مستقیم جزء منبع دینی در این توصیفیات شود و بگوید این‌ها هم دینی شده است این یک بحث مهمی است البته تفصیل و زوایای مختلفی دارد که در جای خودش باید به آن پرداخت قبلا هم اجمالا به این امر اشاره‌ای شده است.

بررسی ارکان نظریه فریود

رکن اول:

رکن اول، یک بحث فلسفی است و آن این است که این تنوع لایه‌هایی که اینجا گفته شده است به عنوان نهاد و خود و فراخود، آیا این لایه‌ها تعدد قوا است یا تعدد نفوس است؟

این یک بندی است که ما سریع از این عبور می‌کنیم و یک سابقه‌ای این بحث در مباحث کلامی ما وجود دارد و آن سابقه این است که ظاهر تعدادی از روایات این است که انسان دارای چند نفس است: نفس لوامه، نفس

مطمئنانه، نفس اماره و امثال این‌ها که در بعضی از روایات سه تاست و در برخی چهارتاست و در برخی کم و بیش ذکر شده است و روایات این گروه در بحار و منابع روایی ما آمده است همان جا یک بحثی وجود داشته است که آیا ما اینجا تعدد نفوس داریم یعنی واقعا چند هستی با ماهیت مستقل است که با هم در انسان جمع شده است؟ یا این که نه، این‌ها در واقع نفوس به تعبیر روایی یا کلامی در واقع همان قوای انسان است؟ اینجا هم نظیر این، در این نظریه شخصیت و بعضی از نظریات شخصیت دیگر این سوال قابل طرح است که آیا این نهاد و خود و فراخود که گفته می‌شود از قبیل نفوس متعدد است یا قوا و لایه های شخصیت واحد است؟ به نظر می‌آید که اینجا هم از نظر فلسفی مادامی که این‌ها در شخص واحد جمع شده، وحدت شخص مستلزم این است که این‌ها را قوا به حساب بیاوریم و اگر امور متعدد باشند می‌توانند با هم یک رابطه‌ای برقرار بکنند ولی یگانگی و وحدت در آن دیگر وجود ندارد این بر خلاف آن احساس درونی انسان‌هاست و ادعایی است که خود این اشخاص می‌کنند و لذا این‌ها بر اساس آن مباحثی که در بحث‌های فلسفه آمده است این را باید از باب قوا گرفت همان طور که در برابر بعضی از دیدگاه‌های سطحی که احیانا وجود داشته است تفسیر پاره‌ای از روایات که نفوس متعدده تلقی می‌شده است آن بحث درست که بر ظواهر هم همین منطبق است وقتی می‌گوییم انسان است یعنی یک ظاهر واحد مشخص است همانی که «یحول بین المرء و قلبه» یا «يعلم السر و أخفی»، ظواهرش این است که همه این‌ها در یک وجود جمع شده است و لذا چون یک وجود واحد شخصی در اینجا مفروض است این‌ها همه باید جزء لایه‌ها سطوح ابعاد یا قوا و دامنه های یک واحد گرفت.

غضب و شهوت همان قواست که در واقع اماره و لوامه و مطمئنه باز قوا یا تجلیات مختلف نفس واحد است یعنی نفس واحد می‌تواند شکل‌های مختلف شود یا در آن واحد این لایه‌ها را داشته باشد این خیلی سابقه دارد که این‌ها همه لایه‌ها، ابعاد و قواست و مفروض وحدت شخصیت در اینجاست. این یک بحث است که به نظر می‌آید که خیلی دشواری زیادی در اینجا نباشد البته این که از این بحث اولیه که بگذریم مباحثی در حکمت متعالیه و نله‌های مختلف فلسفی و خود ما هست که نمی‌خواهیم وارد بشویم و آن بحث این است که بعد از گذر از این که شخص واحد دارای این قوا است، قوا آیا خودشان تعدد دارند در عین این که همه وابسته به نفس اند، یا این که قوا همه النفس فی وحدت‌ها کل القوی و وحدت تشکیکی یا وحدت در عین کثرت است آن هم دو دیدگاه است که استدلالات قوی ملاصدرا در جای خودش هست که النفس فی وحدت‌ها کل القوی، و این قوا، قوا را ما چیزهای جسمی و ... نمی‌گوییم بلکه قوای روحی را می‌گوییم آن قوا در عین این که یک

پراکندگی دارد ولی این تجلیات مختلف نفس است و این جور نیست که از هم جدایی مطلق یا آن شکل جدایی داشته باشند.

بنابراین اینجا دو لایه بحث دارد:

- این که ما اینجا، قوا می‌گوییم؟ یا نفوس می‌گوییم؟ می‌گوییم قوا.

- خود این قوا، آیا قوای متعدد است یا این که وحدت در عین کثر است؟ در اینجا هم نظر ملاصدرا قابل قبول‌تر است به خاطر آن استدلالاتی که در فلسفه به جای خودش دارد و ذکر کرده است.

علی القاعده فروید با آن دیدگاه مادی و نفی تجرد که دارد این‌ها را همه یک تفسیر مادی برای این‌ها می‌کند در واقع همه این‌ها یک برآیندهای مادی و بدنی شود چه نهاد، چه خود، چه فراخود. این‌ها یک تلقی است که او دارد که تلقی مادی است که البته ما این تلقی مادی را قبول نداریم.

در تاریخ تفکر اسلامی هم جریانی که روح و قلب و جان آدمی را مادی می‌دانست منتهی ماده خیلی لطیف، این هم جریانی است که معتقدین به آن کم نبودند از جمله ظاهر خود کلمات علامه مجلسی، صاحب بحارالانوار این است و کسانی به این امر معتقد بودند ولی این جور نیست که یک دست باشد در دنیای اسلام و تفاوتی بوده است اما در آنجا روی این نگاه آن مبانی فروید و مبانی نفی مجرد طبعاً تفسیر این‌ها یک تفسیر مجرد است و ما این را هم قبول نداریم برای این که استدلالات تجرد روح را مهم می‌دانیم و می‌گوییم حتی این‌ها هم اگر باشد در واقع این‌ها این قوای مجرد نفس است که این‌ها را دارد نه این که یک چیزهای مادی باشد که جزء برآیندهای بدنی باشد این هم مطلب دیگری است که به صورت مطلب فلسفی است. والسلام./